

جنبش‌های انقلابی عربی؛ چشم‌اندازها و چالش‌های الگوی نوین دولت

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۷/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۹/۲۵

عزیز جوانپور*

میرقاسم بنی‌هاشمی**

چکیده

هدف این مقاله، بررسی مهمترین مؤلفه‌های مؤثر بر چشم‌انداز سیاسی جنبش‌های انقلابی عربی و چالش‌های پیش روی الگوی نوین دولت در خاورمیانه عربی می‌باشد. یافته‌ها نشان می‌دهد در مرحله گذار به دولت مدنی، مؤلفه‌هایی مانند ماهیت دولت و نوع واکنش رژیم سیاسی به جنبش انقلابی، نوع ائتلاف یا انشقاق گفتمان‌های فکری سیاسی نوگرا با احزاب سنتی اسلام‌گرا، بی‌طرفی یا نوع مداخله نیروهای مسلح، و کیفیت تأثیرگذاری عوامل فراملی، منجر به سه الگوی گذار نسبتاً مسالمت‌آمیز در مصر و تونس، جنگ داخلی در لیبی و مبارزات مسلحانه در سوریه و یمن و آغاز اصلاحات ساختاری تدریجی در اردن و مراکش شده است.

کلیدواژه‌ها: جنبش‌های عربی، الگوی دولت، گذار سیاسی، اسلام‌گرایان، کنش‌گران فراملی

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

** عضو هیأت علمی پژوهشکده و نامزد دکتری علوم سیاسی واحد علوم و تحقیقات تهران

مقدمه

پس از فروپاشی دولت عثمانی و کسب استقلال ملت‌های عربی، رژیم‌های سیاسی گوناگونی بر خاورمیانه عربی حاکم شدند. پادشاهی‌های خاندانی و شبه‌مشروطه، جمهوری‌های مادام‌العمر مبتنی بر کودتای نظامی افسران آزاد و رژیم‌های تک‌حزبی اقتدارگرا، به سه گونه اصلی دولت در این منطقه تبدیل گردیده و سنت‌گرایی قبیله‌ای، ناسیونالیسم عربی و سوسیالیسم و اخیراً نئولیبرالیسم، گفتمان‌های حاکم بر عرصه سیاست و اقتصاد این کشورها در چند دهه اخیر بوده است. با وجود تفاوت ساخت و گفتمان‌های سیاسی، وجه مشترک این دولت‌ها نوسازی اقتدارگرایانه و حاکمیت‌های مبتنی بر سلطه قبیله، حزب و الیگارشی نظامی می‌باشد.

بر این مبنا، سنت و ستفالی، مبنای تأسیس کشور-ملت و شکل‌گیری دولت‌های ملی در خاورمیانه نبوده و نظام‌های پادشاهی، با تمایلات قبیله‌ای و عشیره‌ای، قرن‌ها منطق سیاست و حکومت در این منطقه بوده است (مارتین، ۱۳۸۳: ۱۴-۱۳).

بحران‌های مشارکت و مشروعیت، نتیجه و پیامد چنین الگوی تکوین دولت و نوسازی در جهان عرب بوده و تداوم این بحران‌ها را می‌توان مهمترین زمینه خیزش‌ها و انقلاب‌های فراگیر مردمی در خاورمیانه عربی و سقوط پی در پی دولت‌ها در تونس، مصر و لیبی و بحران و خشونت‌های فراگیر سیاسی در یمن، سوریه و بحرین و تزلزل پایه‌های دولت‌های اقتدارگرا در اردن، مراکش و شیخ‌نشین‌های منطقه دانست.

مهمترین دغدغه‌ای که پیش روی مردم، انقلابیون و سیاستمداران کشورهای در حال خیزش عربی و نیز بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی وجود دارد، آینده و چشم‌انداز سیاسی این انقلاب‌ها می‌باشد. نگرانی اکثر تحلیل‌گران این است که از درون این انقلاب‌ها چه نوع دولت‌هایی بر خواهند خواست و ساختار و گفتمان سیاسی مسلط بر آنها چه خواهد بود؟ نخبگان و نیروهای اجتماعی انقلابی به سمت تأسیس چه نوع دولت‌هایی خواهند رفت؟

پاسخ به این سؤال‌ها، نیازمند پاسخ به پرسش بنیادین دیگری است که سؤال اصلی این مقاله می‌باشد. سؤال این است که در دوره گذار انقلاب‌های عربی، چه مؤلفه‌هایی تعیین‌کننده الگوی نوین دولت و گفتمان حاکم بر آن خواهد بود و چالش‌های پیش روی آن کدامند؟

در پاسخ، فرضیه نوشته این است که دستیابی این جنبش‌های انقلابی به هدف اصلی خود، یعنی گذار موفق از رژیم‌های اقتدارگرا به دولت‌های مبتنی بر اراده ملت‌ها و تکوین الگوی نوین دولت، به برخی مؤلفه‌ها و زمینه‌های مهم داخلی و عوامل فراملی مؤثر بستگی دارد و نوع کارکرد و نقش‌آفرینی این مؤلفه‌هاست که سرنوشت این جنبش‌های انقلابی و الگو و گفتمان حاکم بر دولت‌های برآمده از آنها را مشخص خواهد کرد. این مؤلفه‌ها عبارتند از الگوی انتقال قدرت و شیوه گذار سیاسی مسالمت‌آمیز یا خشن، نوع تعامل گفتمان‌های فکری و سیاسی، نوع واکنش و عملکرد نیروهای نظامی به جنبش‌های اعتراضی، چگونگی نقش‌آفرینی نیروها و احزاب سیاسی مدرن و سنتی و میزان نفوذ و مداخله سازمان‌ها و قدرت‌های خارجی. در این مقاله، صرفاً به نقش عوامل داخلی پرداخته می‌شود و تأثیر عوامل فراملی، موضوع مقاله دیگری خواهد بود.

الف. چارچوب تحلیلی

چنانکه هانتینگتون اشاره دارد جنبش‌های انقلابی موفق، در برگیرنده دو مرحله تخریبی و تأسیسی هستند. از این منظر، مرحله بنیادی و اصلی هر انقلاب، آفرینش و نهادمندی سامان سیاسی نوین است و انقلاب پیروزمند، نیازمند ایجاد نظم سیاسی نوین یا دولتی نوین می‌باشد (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۳۸۸). در عین حال، کانون تمرکز بیشتر نظریه‌های انقلاب و نوسازی سیاسی تأکید بر بررسی ریشه‌ها، عوامل یا زمینه‌های ساختاری، نقش رهبران و یا علل شتابزا در رخداد انقلاب‌ها و دگرگونی‌های سیاسی می‌باشد و اندیشمندان متقدم و متاخر، نظریه‌های منسجم و جامعی در خصوص روش، منطق و چارچوب پیش‌بینی آینده انقلاب‌ها ارائه نکرده‌اند. مهمترین ایده‌ها و دیدگاه‌هایی که درباره پیش‌بینی نتایج انقلاب‌ها ارائه شده، متونی هستند که پس از تحولات سیاسی در جنوب اروپا، آمریکای لاتین و فروپاشی دولت‌های اقتدارگرای بلوک شرق در سه دهه اخیر، به موضوع الگوهای گذار از دولت‌های اقتدارگرا یا گذار به دموکراسی پرداخته‌اند.

این دیدگاه‌ها در تبیین چگونگی تکوین دولت‌های نوین و نحوه گذار یا نوسازی سیاسی، بیشتر به عوامل و زمینه‌های ساختاری داخلی و نقش مؤلفه‌های تعیین‌کننده‌ای مانند جامعه

مدنی و ساخت اجتماعی، نخبگان و نیروهای انقلابی پیشرو، شیوه گذار و انتقال قدرت، هویت و نحوه تعامل سنت‌های فکری و گفتمان‌های سیاسی-ایدئولوژیک، روند و تجربه دولت-ملت‌سازی، شاخص‌های نوسازی اجتماعی و اقتصادی پرداخته‌اند (Graeme Gill, 2000). برخی صاحب‌نظران، در تبیین زمینه‌های مؤثر بر نحوه گذار به دولت جدید، به دو دسته عوامل سیاسی و اجتماعی اشاره کرده‌اند. در ساختار سیاسی، پنج عامل ماهیت رژیم، شدت بحران مشروعیت، بحران همبستگی، بحران کارآمدی و بحران سلطه و در ساخت اجتماعی، عواملی مانند شدت نارضایتی اجتماعی، وضعیت سازمان‌دهی و ساختار مدنی یا توده‌ای جامعه، ایدئولوژی‌های مقاومت، نوع و الگوی رهبری، مورد تأکید هستند (بشیریه، ۱۳۸۴: ۸۲).

با توجه به تجارب تاریخی جنبش‌های انقلابی و نیز نتایج حاصله از آنها، می‌توان اذعان نمود که در صورت‌بندی ساخت دولت جدید، سه معیار یا مولفه عام تعیین‌کننده الگوی دولت و بنیان‌های تکوین آن هستند؛ (۱) نیروی محرک یا کارگزاران جنبش انقلابی، (۲) شیوه گذار از دولت مستبد، (۳) مقتضیات اجتماعی گذار به دولت دموکراتیک (بشیریه، ۱۳۸۴: ۸۲).

۱. نیروی محرک یا کارگزاران جنبش انقلابی

در این رویکرد، یکی از مهمترین عوامل مؤثر بر تکوین ساخت و گفتمان دولت پس‌انقلاب، نیروی محرک انقلاب می‌باشد. در بررسی این مؤلفه، این پرسش‌ها مطرح می‌شود که آیا منبع تغییر و گذار سیاسی از بالا و از طرف نخبگان درون حاکمیت سیاسی و با هدف اصلاحات و رفورم رژیم حاکم است یا نیروی محرکه جنبش، توده‌های انقلابی و نخبگان برخاسته از درون اپوزیسیون می‌باشند. آیا جنبش انقلابی ناشی از ائتلاف نخبگان و طبقات اجتماعی متفاوت است یا یک طبقه اجتماعی پیشتاز، دگرگونی سیاسی را ایجاد و جهت می‌دهد. آیا عوامل و زمینه‌های فراملی در سقوط رژیم دیکتاتوری می‌توانند نیروی محرک یا تعیین‌کننده محسوب شوند؟ طبعاً، پیشتازی هر یک از این عوامل به عنوان نیروی محرک جنبش انقلابی، پیامدها و الزامات متفاوتی در تأسیس الگوی خاصی از دولت دارد.

در خصوص تأثیر این مؤلفه بر تأسیس ساختار متمایز سیاسی، می‌توان اشاره نمود که انقلاب از بالا، در نهایت به اصلاح ساختار سیاسی دولت پیشین و دموکراسی حداقلی یا

دموکراسی سیاسی می‌انجامد، ولی انقلاب از پایین و توسط توده‌های انقلابی، نه تنها به دگرگونی کامل ساختار سیاسی، بلکه به انقلاب اجتماعی و تغییر و گسست تمام روندها و جهت‌گیری‌ها منجر می‌شود. همچنین، رهبری انقلاب توسط یک طبقه اجتماعی مانند طبقه کارگر یا بورژوازی تجاری، می‌تواند به دولت الیگارش‌پرولتر یا محافظه‌کار اقتدارگرا بینجامد، ولی چشم‌انداز انقلاب مبتنی بر ائتلاف طبقاتی، دولت غیرمتمرکز پارلمانی ولی بی‌ثبات است.

۲. اشکال و شیوه‌گذار به دولت نوین

در هر جنبش انقلابی، شیوه‌گذار خشونت‌آمیز یا مسالمت‌آمیز، تأثیر معینی بر تکوین ساختار سیاسی جدید دارد. عواملی مانند میزان نهادمندی تشکلهای سیاسی و اجتماعی، شکاف‌های ساختاری میان هیأت حاکمه و مخالفان و به عبارت دیگر، نزاع بنیادگرایانه یا هم‌پذیری گفتمان‌های فکری-سیاسی، شدت و میزان ناراضی توده‌ای، نوع نگرش و تفسیر ارتش از تغییر رژیم و تحولات سیاسی و کیفیت بازیگری آن برای ایجاد یا تغییر توازن میان نیروهای سیاسی، فرایندی مسالمت‌آمیز یا خشن را تعیین می‌بخشد.

شیوه‌گذار سیاسی خشونت‌آمیز که در سطحی شدید منجر به مبارزه مسلحانه برای براندازی دولت و نهایتاً، جنگ داخلی بین دولت و مخالفان می‌گردد، مانند انقلاب توده‌ای، به تغییر بنیادین ساختار سیاسی پیشین و استقرار دولت جدید می‌انجامد، اما انتقال مسالمت‌آمیز قدرت و نگرش مثبت ارتش به جنبش اعتراضی و دگرگونی سیاسی، به اصلاحات ساختاری-حقوقی در عرصه سیاست و نه جامعه و نظام بوروکراتیک و همچنین، به استقرار الگویی از دولت می‌انجامد که بتواند الزامات دموکراسی حداقلی یا سیاسی را فراهم نماید.

۳. مقتضیات اجتماعی گذار به دولت دموکراتیک

بیشتر اندیشمندان، الزامات ساخت اجتماعی را مهمتر از دیگر مؤلفه‌ها در تأسیس دولت مدرن و تکوین الگوی دموکراتیک دولت می‌دانند. عواملی مانند شکاف یا انسجام طبقاتی، وحدت یا گسست ایدئولوژیک و مذهبی-قومی میان انقلابیون و میزان مسامحه‌پذیری اختلافات و امکان توافق در خصوص الگوی خاصی از دولت، تجارب پیشین در استقرار و

مشارکت در فرایندهای دموکراتیک، مانند رقابت و حضور در انتخابات پارلمانی، مدنی یا توده‌ای بودن ساخت اجتماعی، موقعیت طبقه متوسط در برابر طبقات پایین و طبقات محافظه‌کار، شاخص‌های توسعه اجتماعی و انسانی، زمینه‌های تعیین‌کننده در تکوین الگوی دولت می‌باشد (Graeme Gill, 2000).

بر این مبنای، چنانکه نخبگان و گروه‌های اپوزیسیون، پس از سقوط اقتدار حاکم، دچار شکاف ناهمگن فکری-ایدئولوژیک درباره ساختار و گفتمان سیاسی دولت آتی باشند و جامعه نیز از انسجام و یکپارچگی طبقاتی و مذهبی-قومی برخوردار نباشد، هم سرنوشت انقلاب و هم تأسیس دولت نوین با چالش‌های عمیقی مواجه می‌گردد و ناامنی‌های ناشی از این مؤلفه‌ها، زمینه و احتمال بازگشت به اقتدارگرایی جدید را فراهم می‌کند.

۴. زمینه‌ها و عوامل فراملی

گرچه مؤلفه‌های داخلی، شاخص تعیین‌کننده در سرنوشت جنبش‌های انقلابی و دولت‌های برآمده از آنها در دوره گذار سیاسی تلقی می‌شود، اما با توجه به تحولات بنیادین در ساختار اقتصادی و سیاسی نظام جهانی، انقلاب در نظام اطلاعات و ارتباطات، فراگیری رژیم‌های حقوق بشر و گسترش گفتمان‌های الگوی دموکراتیک دولت در جوامع در حال گذار، تعریف موسع جامعه جهانی و قدرت‌های بزرگ از امنیت، توسعه و حقوق بین‌الملل، بنا به موقعیت ژئوپلیتیکی کشورها، نقش منافع عوامل خارجی، هم در موفقیت و به سرانجام رسیدن قیام‌های مردمی و انقلاب‌ها و هم در تأسیس و تکوین الگوی خاصی از دولت، اهمیت مضاعفی پیدا کرده است.

در این مقاله، با توجه به ویژگی‌های ساختاری جوامع عربی درگیر انقلاب و تحولات حادث در چند ماه اخیر، برای تبیین چشم‌انداز انقلاب‌ها و قیام‌های عربی و ارزیابی نقش عوامل مؤثر بر صورت‌بندی و تکوین دولت‌های جدید، تأثیر مؤلفه‌های تعیین‌کننده‌ای مانند ماهیت دولت و تأثیر آن بر گذار سیاسی، تأثیر میزان نهادمندی سیاسی و اجتماعی گروه‌های سنتی و نوگرا، پیشینه و نوع بازیگری سنت‌های فکری و جریان‌های سیاسی، ترکیب نیروهای پیشرو یا محرک انقلاب بررسی می‌شود.

ب. نسبت ماهیت دولت اقتدارگرا و الگوی گذار به دولت نوین

تجارب انقلاب‌ها و جنبش‌های انقلابی در مناطق و جوامع مختلف، مبین این است که ارتباط وثیقی بین ماهیت و ساخت دولت-جامعه و ماهیت انقلاب‌ها و دولت‌های برآمده از جنبش‌های انقلابی وجود دارد. حتی ویژگی‌های متفاوت روندهای انقلابی مانند روش انتقال قدرت را می‌توان محصول خصوصیات متمایز ساخت دولت مستقر و ساخت جامعه انقلابی دانست. بر این مبنا، ماهیت اعتراضات انقلابی خشونت‌بار در لیبی، یمن، سوریه و بحرین که به جنگ داخلی و یا خشونت‌های فراگیر منجر شده و انتقال نسبتاً مسالمت‌آمیز قدرت در مصر و تونس و آغاز اصلاحات نسبی در مغرب و اردن را می‌توان منبعث از ماهیت دولت و ساخت اجتماعی این کشورها دانست.

مصطفی کامل تقسیم‌بندی چهارگانه‌ای از ساخت دولت‌های عربی ارائه کرده است. به نظر او حکومت در کشورهای عربی به یکی از روش‌های زیر جریان دارد: (مارتین، ۱۳۸۳: ۱۰۴)

۱. رژیم‌های لیبرال با آزادی نسبی انتخابات و جامعه نسبتاً قوی مانند مصر و الجزایر.
۲. رژیم‌های تک‌حزبی خودکامه، مانند سوریه و عراق.
۳. رژیم‌های نظامی یا فاقد تشکیلات حزبی مانند لیبی و یمن.
۴. رژیم‌های سلطنتی که به شیوه نوستی اداره می‌شوند، مانند اردن و شیخ‌نشینان.

با وجود اینکه گونه‌شناسی مصطفی کامل دارای قدرت تبیینی و شناختی فراگیری از ماهیت دولت در جهان عرب می‌باشد، ولی بر مبنای اهداف نوشته و بر اساس سه شاخص نظریه «نهادمندی سیاسی» هانتینگتون، یعنی «استقلال نهادی، پیچیدگی نهادی و انعطاف‌پذیری نهادی»، با مقداری تسامح، دولت‌های دستخوش انقلاب‌ها و قیام‌های عربی به سه گونه دولت شخصی-نظامی (لیبی، سوریه و یمن)، دولت تک‌حزبی فردمحور (مصر و تونس) و دولت پادشاهی شبه‌پارلمانی (اردن، بحرین و مغرب)، دسته‌بندی می‌شوند.

جنبش‌های انقلابی عربی در چند ماهه اخیر نشان می‌دهد نوع رژیم سیاسی، به طور مستقیم، ماهیت دگرگونی‌های سیاسی را در جوامع انقلابی عربی، متفاوت و متمایز کرده است، به این معنی که بر مبنای میزان نهادمندی سیاسی این رژیم‌ها، سه گونه دولت در جوامع

دستخوش انقلاب به سه نوع دگرگونی سیاسی؛ (۱) تحول تمام عیار انقلابی و خشونت‌بار و واکنش مسلحانه انقلابیون برای براندازی رژیم نظامی سرکوبگر، (۲) تحولات ساختاری در نظام سیاسی، با شعار معروف *الشَّعبُ يُریدُ اسْقَاطَ النِّظامِ* و (۳) اصلاحات یا رفورم محدود ساختاری از بالا منجر شده است. با توجه به اینکه، هریک از این گونه‌ها، دستاوردها، نتایج و پیامدهای سیاسی- حقوقی متمایزی دارند، در هر جامعه‌ای، بنیان‌ها و الگوهای خاصی از دولت را در پی می‌آورند. نحوه واکنش و نوع عملکرد دولت‌های گونه اول یا دولت‌های شخصی- نظامی در مواجهه با اعتراض‌های مردمی، به انقلاب‌های ضد ساختاری خونین در لیبی، یمن و بحرین سیاسی فرسایشی در سوریه منجر شده است. در صورت موفقیت این جنبش‌های انقلابی، روند تکوین دولت‌های نوین با این چشم‌انداز روبروست که این انقلاب‌ها، نه تنها ساخت دولت اقتدارگرا، بلکه زیرساختارهای فکری- بوروکراتیک و حتی اقتصادی- اجتماعی این جوامع را دگرگون نموده و نظم و نظام نوین سیاسی و اجتماعی را بر مبنای اهداف، نیازها و ایدئولوژی نیروهای انقلاب به وجود می‌آورد. در واقع، الگوی نوینی از دولت به لحاظ ساختار و گفتمان سیاسی جایگزین دولت نظامی می‌گردد.

شیوه تعامل دولت‌های نوع دوم یا تک‌حزبی فردمحور، که در آنها، ساخت نهادی دولت مانند حکومت معمر قذافی یا علی عبدالله صالح کاملاً شخصی و نظامی نبوده و نهادهای حاکمیتی مانند نظام قضایی، به ویژه ارتش، به لحاظ کارکردی دارای استقلال نسبی و هویت حرفه‌ای نهادی می‌باشند، با جنبش‌های اعتراضی، زمینه نوع خاصی از دگرگونی سیاسی با هدف دستیابی به اصلاحات ساختاری غیرخشونت‌آمیز را در نظام سیاسی فراهم کرده است. با توجه به استقلال و جایگاه تاریخی ارتش در مصر و تونس و اعلام بی‌طرفی آنها در نزاع جامعه با هیأت حاکمه، تحولات سیاسی در این دو کشور، نه به سمت انقلاب‌های اجتماعی، بلکه به سمت اصلاحات ساختاری پیش رفت و با بی‌طرفی نهاد ارتش و نظام قضایی، دیکتاتورهای مادام‌العمر برکنار و با برگزاری انتخابات و همه‌پرسی‌های عمومی، روند اصلاحات حقوقی- سیاسی و پروسه حرکت به سمت دولت‌سازی و الگوی مبتنی بر دموکراسی حداقلی آغاز گردید.

همچنین، نوع واکنش گونه‌سوم دولت‌های اقتدارگرای پادشاهی به اعتراضات مردمی که در قیاس با دو نوع اول، به لحاظ نهادمندی ساختار سیاسی و نیز میزان خودکامگی و خشونت سیاسی، انعطاف بیشتری دارند، موجب گردید ماهیت اعتراضات و دگرگونی‌های سیاسی در کشورهایمانند اردن و مراکش، جهت متفاوتی پیدا نماید. در این دولت‌ها که نهاد سلطنت موروثی توزیع خفیف قدرت در ساختار سیاسی مانند پارلمان، دولت و عرصه عمومی را پذیرفته و نیروهای مخالف، از برخی آزادی‌های نسبی سیاسی و اجتماعی برخوردارند، نوعی نظام‌های شبه‌پارلمانی سلطنتی مستقر شده است. وجود پیشینه حدافلی نهادمندی سیاسی و توزیع قدرت و برقراری شبه‌دموکراسی‌ها در این کشورها و عدم سرکوب خشن مخالفان در چند دهه گذشته، باعث شد در این کشورها، هم اعتراضات مردمی شکل رادیکال و خونینی به خود بگیرد و هم دولت در برابر برخی خواسته‌های اصلاح‌گرایانه احزاب و جریان‌های سیاسی، به سرکوب خشونت‌آمیز دست نیازد. البته، در بحرین، به خاطر بحران همبستگی و عدم یکپارچگی اجتماعی و ترس اقلیت حاکم سنی برای از دست دادن کل قدرت در برابر خیزش اعتراضی فراگیر اکثریت شیعی، با مداخله نظامی مستقیم عربستان و امارات و چراغ سبز اروپا و آمریکا و اتحادیه عرب اعتراضات سیاسی در این کشور سرکوب گردید و پادشاهی آل خلیفه، به جای اصلاحات مد نظر مخالفان، به خشونت و امنیتی‌سازی جامعه روی آورد. برخلاف بحرین، دولت‌های مراکش و اردن سعی کرده‌اند در پاسخ به اعتراضات، روند اصلاحات در ساختار سیاسی را تقویت نمایند. در این چارچوب، پادشاه مراکش در روز اول ژوئیه ۲۰۱۱، برخی از اصلاحات در قانون اساسی این کشور را که تا حدودی متضمن برپایی نوعی پادشاهی مشروطه بود، به فراندوم گذاشت.

طبق قانون اساسی جدید، مسوولیت امور اجرایی کشور به نخست‌وزیر منتخب حزب اکثریت در مجلس واگذار می‌شود، تکثر قومی و نژادی پذیرفته شده و حقوق قومی-زبانی اقلیت آمازیگی به رسمیت شناخته می‌شود. در این فراندوم، ۷۲/۶۵ درصد مردم شرکت کردند و بیش از ۹۸ درصد به تغییرات قانون اساسی رأی مثبت دادند (فرازمند، ۱۳۸۹). پس از اصلاح قانون اساسی نیز، در اولین انتخابات رقابتی و آزاد پارلمانی، حزب اسلام‌گرای عدالت

و توسعه توانست با ۴۳ درصد آرا، اکثریت را به دست آورد و برای اولین بار، کاندیدای نخست‌وزیری را به محمد ششم پادشاه مراکش معرفی نماید.

البته، اردن کشور پادشاهی دیگری که در مسیر بهار عربی قرار گرفته، هنوز در انتخاب بین اصلاحات یا پیوستن به باشگاه ضد انقلاب مردد است. پادشاه اردن با جابه‌جایی رؤسای دولت و برخی اصلاحات محدود، سعی دارد اعتراض‌ها را خاموش کند. او در پاسخ به تداوم اعتراضات، وعده داده که اصلاحات در جهت تشکیل پادشاهی مشروطه طی سه سال آینده صورت خواهد گرفت. پیشنهاد اصلاحاتی در اصول قانون اساسی توسط ملک عبدالله، مانند طرح تشکیل دادگاه قانون اساسی، امکان محاکمه مقامات دولت در دادگاه‌های عادی، مشروط‌شدن انحلال پارلمان توسط پادشاه و اصلاح برخی قوانین انتخاباتی، گام‌هایی محدود در این مسیر بوده است.

بدین ترتیب، در ارزیابی اولیه تأثیر ساخت و ماهیت دولت بر الگوی تکوین دولت‌های نوین پس‌انقلابی، بایستی اشاره نمود که گرچه هنوز نمی‌توان افق‌های بلندمدت تحولات سیاسی این کشورها را در تأسیس نوع خاصی از دولت پیش‌بینی نمود، ولی بر مبنای تحولات چند ماهه اخیر، می‌توان به این نتیجه رسید که اولاً، سه گونه دولت در جوامع انقلابی موجب پیدایش سه نوع دگرگونی سیاسی، یعنی (۱) جنگ داخلی و انقلاب‌های خونین، (۲) اصلاحات ساختاری و (۳) اصلاحات محدود/سرکوب محدود، بوده است.

ثانیاً، تحولات اخیر در سپهر سیاست در این کشورها، حاکی از آن است که نوع دگرگونی سیاسی انقلابی یا اصلاح‌طلبانه، در حال پی‌ریزی زمینه ظهور و تکوین سه نوع الگوی دولت می‌باشد. دولت نظامی شخصیشده معمر قذافی در لیبی، زمینه جنگ داخلی و انقلابی تمام‌عیار را رقم زد و به لحاظ ساختاری، این انقلاب در صدد دگرگون‌سازی تمام زیرساخت‌های سیاسی-اجتماعی دوره قذافی است و تلاش برای تأسیس دولت مبتنی بر نظام جمهوری پارلمانی، مبنای الگوی دولت نوین در این کشور می‌باشد.

ج. تکوین دولت نوین در موازنه سنت‌های فکری و جریان‌های سیاسی

مؤلفه مهم دیگری که الگو و بنیان‌های دولت پساانقلاب را در جوامع انقلابی عربی شکل و جهت خواهد داد، سنت‌های فکری-ایدئولوژیک رقیب در میان اپوزیسیون انقلابی و نحوه تعامل جریان‌های سیاسی-اجتماعی برای تأسیس دولت جدید می‌باشد.

در ارزیابی جایگاه نظام‌های فکری-ایدئولوژیک، نزیه ایوبی با الهام از مفهوم هژمونی گرامشی معتقد است دولت عرب، دولتی هژمونیک نیست که بتواند توده مردم را به پذیرش نظام باورهای طبقه حاکم سوق دهد و آنان را در ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی سهیم نماید. در جهان عرب، هیچ ایدئولوژی هژمونیک نیست که بتواند همه گروه‌ها را در برگیرد. در نتیجه، نظام‌های سیاسی به دولت نظامی و یا بانندی تبدیل می‌شوند (Nazih, 1995: 3). با پذیرش این ایده و با وجود عدم سیطره ایدئولوژی خاص دولتی و غیر دولتی در بیشتر جوامع دستخوش انقلاب عربی، در چند دهه اخیر، بنیان‌های فکری و عقیدتی جریان‌های سیاسی و اجتماعی جهان عرب، متأثر از چند مکتب فکری و سیاسی، یعنی لیبرالیسم و تجددگرایی، سنت و اسلام سیاسی، ناسیونالیسم عربی و سوسیالیسم بوده است. مناقشات بین این مکاتب فکری و سیاسی رقیب، هم بنیان‌های عقیدتی دولت‌های پس از استقلال یا انقلاب‌های عربی دوره جنگ سرد را بنا نهاد و هم عرصه سیاست و موازنه قدرت بین نیروهای سیاسی و اجتماعی را صورت‌بندی نمود. با توجه به افول نظام‌های فکری-سیاسی سوسیالیستی و ناکامی دولت‌های مبتنی بر ناسیونالیسم عربی در پاسخ به ضرورت‌های توسعه و دموکراسی و شورش‌های مردمی علیه دولت‌های سکولار مبتنی بر ناسیونالیسم-سوسیالیسم در مصر، سوریه، عراق و لیبی، به نظر می‌رسد در دوره جدید انقلاب‌های عربی، رقابت و جدال‌های عقیدتی بیشتر بین حامیان دو مکتب فکری-سیاسی اسلام‌گرایی و لیبرال دموکراسی خواهد بود. بر این مبنای، در این مقاله، بیشتر به تأثیر گفتمانی دو جریان‌ی اسلام‌گرایی و نسل جدید تجددگرا در تکوین بنیان‌های فکری و ساختاری دولت‌های پساانقلاب اشاره می‌گردد.

۱. اسلام‌گرایان و شیوه‌های تعامل با دولت‌های اقتدارگرا

در سدهٔ اخیر، جنبش‌های اسلامی حرکت‌هایی مردمی و سازمان‌یافته بوده‌اند که خواهان جایگزینی و تغییر وضع موجود بر اساس دستورات شرع اسلام در همهٔ ابعاد فکری-اعتقادی و سیاسی-اجتماعی، هم از طریق شیوه‌های مسالمت‌آمیز و هم غیر مسالمت‌آمیز در جوامع اسلامی هستند. بنابراین، همهٔ جنبش‌های اسلامی بر بازگشت به ارزش‌های دینی و احیای اسلام اصیل، به عنوان تنها راه برون‌رفت از بحران‌های جهان اسلام تأکید می‌کنند (فوزی، ۱۳۸۹: ۱۵۹-۱۵۸).

گرچه، هم در درون جوامع اسلامی و هم در جهان اسلام، جنبش‌های اسلامی کل واحد و دارای ایدئولوژی، سازمان‌دهی و اهداف واحد نیستند، ولی با وجود تمام تفاوت‌ها و حتی اختلافات فکری و مذهبی، اسلام‌گرایان در عرصه سیاسی جوامع خود، نیروی اجتماعی تأثیرگذاری بوده و در انقلاب‌های اخیر نیز نقش فعالی در موازنهٔ نهایی مبارزهٔ قدرت و به ثمر رسیدن انقلاب‌ها در تونس، مصر و لیبی داشته و یا در ایجاد بحران سیاسی فراگیر و ورود به منازعه با حاکمیت‌های مادام‌العمر در سوریه و یمن، کنش‌گری تعیین‌کننده بوده‌اند. چنانکه برخی صاحب‌نظران معتقدند، اسلام نیرومندترین بنیان قدرت اجتماعی در خاورمیانه و آفریقای شمالی است و حکومت‌ها در برابر آن به خود می‌لرزند، اعراب در همه جا برای نجات از فلاکت و بدبختی‌های مختلف خود به آن متوسل می‌شوند. این قدرت، نه ساختهٔ دولت‌های مصر و عراق بلکه قدرت مساجد ساده و بی‌آلایش است (Esposito, 1994: 1-7).

روش‌های چندگانهٔ تعامل احزاب و گروه‌های اسلام‌گرا در عرصهٔ سیاست و مشارکت فعالانه در عرصهٔ اجتماعی و جامعه مدنی و حضور شایستهٔ نخبگان فکری و سیاسی مسلمان در محافل فکری و رسانه‌ای بین‌المللی، نقش فعالانه‌ای را از آنها در چند دههٔ اخیر به تصویر کشیده، اما در فضای سیاسی نوین، پرسش جدی این است که جنبش‌های اسلامی به عنوان بازیگران مهم سیاسی در جوامع انقلابی، در پروسه تأسیس نظم نوین و تکوین بنیان‌های فکری و اجتماعی دولت جدید چه نقشی ایفا خواهند کرد و با توجه به تجارب گستردهٔ جنبش‌های اسلامی و انقلابی در جهان اسلام، آنها چه شیوه‌هایی را در پیش خواهند گرفت؟ آیا در کسب قدرت و برای تسلط بر نظم سیاسی نوین، به راهبرد تأسیس دولت ایدئولوژیک دینی روی

آورده و با تحریک و بسیج توده‌های ناراضی مسلمان یا هر روش ممکن دیگر در صدد حذف دیگر نیروهای اجتماعی و فکری و تأسیس دولت تمامت‌خواه روی می‌آورند؟ یا اینکه در در فرایند جدید سیاسی و اجتماعی، مشارکت فعالی نخواهند داشت. به این صورت، نه مانعی برای تأسیس دولت مدرن دموکراتیک شده و نه کمکی به تأسیس آن می‌کند.

برای پاسخ به این سؤال لازم است به اختصار روند تحولات راهبردهای سیاسی- اجتماعی و بنیان‌های فکری جنبش‌های اسلامی در جوامع عربی بررسی شود تا بتوان دلایل نسبتاً قانع‌کننده‌ای برای پیش‌بینی راهبرد و نقش اسلام‌گرایان در تأسیس دولت‌های نوین ارائه نمود.

۲. اسلام‌گرایان و تلاش برای مشارکت در قدرت

با توجه به ویژگی‌های تاریخی و ساخت اجتماعی کشورهای عربی، اسلام‌گرایان با برخی تفاوت‌ها، هم در دوره حاکمیت اقتدارگرایان و هم در عصر دومینوی انقلاب‌های جدید، سازمان‌یافته‌ترین نیروی اپوزیسیون دولتی را در این جوامع نمایندگی کرده‌اند. البته، این نیروها دارای وحدت فکری و تشکیلاتی نیستند و در جهان عرب، گرایش‌های زیادی در چارچوب جنبش گسترده اسلام‌گرایی وجود دارد که در طیفی از جماعت اسلامی تندرو مانند جهاد، تکفیر و الهجره، النور و القاعده که امروزه بیشتر به عنوان گروه‌های سلفی شناخته می‌شوند تا سازمان‌های فراگیر نظیر اخوان المسلمین و جریان‌ها و رهبران منفرد و ذی‌نفوذ مذهبی قرار می‌گیرند. این گروه‌ها، به ویژه در دوره پس از جنگ سرد، در کشاکش با همدیگر هستند و حتی گروه‌هایی که دارای اهداف مشترک می‌باشند، نظرات بسیار متفاوتی در خصوص چگونگی، الگوها و روش‌های تحقق و پی‌گیری این اهداف دارند (بن‌ساحل و بایمن، ۱۳۸۶: ۴۳-۴۲).

با این وجود، بنیان‌های فکری- عقیدتی و راهبردی‌های سیاسی اخوان المسلمین مصر و نحله‌های درونی آن را می‌توان بینش و روش غالب در جهان عرب دانست.

اخوان مصر الگوی ایدئولوژیکی و سازمانی مناسبی برای رشد و توسعه جنبش‌های اسلامی در جهان اسلام از شمال آفریقا تا آسیای جنوب شرقی به دست داده است (اسپوزیتو و وال، ۱۳۸۹: ۳۲۸). اسلام‌گرایان سودان، مراکش، تونس، الجزایر، اردن، سوریه، ترکیه، آسیای

شرقی و شبه قاره هند، متأثر از بنیان‌های فکری و الگوهای تشکیلاتی اسلام‌گرایی در مصر و تحولات آن در چند دهه گذشته بوده‌اند.

وقوع انقلاب اسلامی در ایران و پایان جنگ سرد را می‌توان آغازی برای بازگشت جنبش‌های اسلامی خاورمیانه به عرصه سیاست دانست. اگر بنیادگرایی اسلامی در مصر و سوریه در دهه ۱۹۷۰، با فعال‌شدن گروه‌هایی مانند سازمان آزادی‌بخش اسلامی یا شباب محمد، جماعت مسلمین یا تکفیر و الهجره، جماعت الجهاد پس از قتل انور سادات در مصر و انجام ترور رهبران دینی میانه‌رو الازهر و قیام اخوان سوریه علیه دولت بعث به عنوان جنبشی رادیکال و خشونت‌بار معرفی گردید، اما از دهه ۱۹۸۰ به بعد، با فراز و نشیب‌هایی، شاهد ورود اسلام‌گرایان در بیشتر جوامع عربی از جمله مصر و تونس، به عرصه قدرت و بازسازی آن و بسیج نیروهای اجتماعی خود از طریق حضور در ادوار مختلف انتخابات محلی و ملی هستیم (ابراهیم و دیگران، ۱۳۸۵: ۲۵۴-۲۵۲). از این حیث، اسلام‌گرایان در کشورهای در معرض انقلاب، برای ورود به فرایند دولت‌سازی، تجارب ارزشمندی را در تعامل با دیگر نیروهای اجتماعی و سیاسی و بازیگران عرصه قدرت کسب کرده‌اند.

در بین کشورهای عربی-اسلامی، الجزایر را می‌توان بارزترین نمونه چالش‌گری و مشارکت اسلام‌گرایان در بازسازی ساخت دولت دانست. نقطه آغاز ورود قدرتمند اسلام‌گرایان به عرصه سیاست در الجزایر، انتخابات پارلمانی دسامبر ۱۹۹۱ بود. در این انتخابات، جبهه نجات اسلامی به رهبری عباس مدنی توانست ۴۷ درصد آرا و ۱۸۸ کرسی پارلمان را به دست آورد. این در حالی بود که جبهه آزادی ملی به عنوان حزب دولت تنها ۲۳ درصد آرا و ۱۸ کرسی را کسب نمود (Wikipedia.org/Algeria_1991). گرچه ارتش الجزایر به بهانه مبارزه با بنیادگرایی اسلامی و با چراغ سبز آمریکا، اروپا و نیز دولت‌های اقتدارگرای عربی، نتیجه انتخاب مردم را نپذیرفت و دست به کودتا، کشتار و سرکوب فعالان جنبش اسلامی زد، ولی نتایج این انتخابات و انتخابات‌های محلی، پیروزی شگفت‌انگیزی برای اسلام‌گرایان رقم زد.

در واقع، جنبش اسلامی الجزایر توانسته بود بدون خشونت انقلابی و در چارچوب فعالیت در درون نظام سیاسی حاکم و از طریق صندوق رأی به قدرت نزدیک شود (اسپوزیتو و وال، ۱۳۸۹: ۲۸۶) و تجربه نوین و ارزش‌مندی را پیش روی اسلام‌گرایان منطقه قرار داد.

در لیبی، دستگاه امنیتی قذافی طی چهار دهه، با سیاست سرکوب و خفقان، کلیه فعالیت‌های مستقل اسلام‌گرایان را زیر نظر گرفته و محدود نمود و از این رهگذر، جنبش اسلامی لیبی متحمل شدیدترین آسیب‌ها و ضربات گشت.

از دیدگاه سازمان‌های امنیتی دولت قذافی، جریانات و گروه‌های اسلامی، از جمله اخوانی‌ها، حرکت التجمع الاسلامی که در سال ۱۹۹۲ تأسیس شد و گروه نوسلفی الجماعه الاسلامیه المقاتله اللیبیه، خطر اول برای امنیت ملی کشور محسوب می‌شدند. کشتار زندان بوسلیم توسط رژیم در سال ۱۹۹۶ بسیاری از کادرها و رهبران جریانات اسلام‌گرای لیبی را از بین برد (Lycett and Blundy, 1997:11). با وجود چنین جنایتی، وقتی در تابستان سال ۲۰۰۵، گروه‌های معارض قذافی در لندن گرد آمدند تا خط مشی سیاسی و عملیاتی واحدی علیه رژیم لیبی اتخاذ کنند، اخوانی‌ها که وزنه و جایگاه قابل توجهی در ساختار و بدنه معارضان لیبی داشتند، در این گردهمایی شرکت نکرده و راهکار مذاکره و آشتی با رژیم اتخاذ نمودند و این سیاست به آزادی ۸۷ نفر از کادر رهبری اخوان منجر شد.

مهمترین اهداف اخوان لیبی عبارت بود از مبارزه با مفاسد سیاسی و مالی، اشاعه آزادی‌های عمومی، به ویژه آزادی سیاسی و بیان و احترام به موازین حقوق بشر، حاکمیت قانون بر روند سیاسی و اداری کشور و فعال‌سازی نقش نهادها و ارگان‌های جامعه مدنی (Martinez, 2007: INTRODUCTION).

در تداوم قیام ملت‌های عربی، احیای جنبش اسلامی در سوریه نیز یکی از جلوه‌های مهم نقش‌آفرینی اسلام‌گرایان در منطقه می‌باشد. گرچه در سوریه هم پایگاه فکری و اجتماعی مخالفان دولت بشار اسد از تنوع قالب توجهی برخوردار است، ولی در عمل و در عرصه تحولات سیاسی این کشور، پایگاه اصلی جنبش انقلابی در شمال غرب این کشور و بیشتر در شهرهای درعا، حمص، حما و دیرالزور می‌باشد. به خاطر همین زمینه تاریخی و اجتماعی

انقلاب، برخی صاحب‌نظران معتقدند احیای جنبش اسلامی اخوان در مورد تحولات سوریه مصداق بیشتری دارد (صدر، ۱۳۹۰).

در بحرین نیز شکاف مذهبی شیعی- سنی و تبعیض ناشی از آن در عرصه سیاست و قدرت، نقش کاملاً آشکاری در آغاز حرکت انقلابی اکثریت شیعیان داشته است. با وجود اینکه، جمعیت وفاق اسلامی، به عنوان مؤثرترین تشکل سیاسی- مذهبی شیعیان بحرین، فلسفه حرکت گروه‌های شیعی را دستیابی به جایگاه مناسب در پارلمان، دولت و حقوق مدنی و سیاسی اعلام کرده، ولی پادشاهی بحرین با رادیکال جلوه‌دادن خواسته‌های شیعیان و وابسته خواندن حرکت آنان، همراه با تخریب ۳۰ فقره از اماکن مذهبی و حتی مساجد شیعیان، سعی در سرکوب قیام اکثریت دارد. نکته قابل توجه اینکه، اپوزیسیون اهل سنت آل خلیفه نیز با ابراز رضایت از سرکوب شیعیان، در صدد مذهبی جلوه‌دادن قیام اکثریت می‌باشد (دیپلماسی ایرانی، ۱۳۹۰).

در ارزیابی نقش‌آفرینی اسلام‌گرایان برای مشارکت در قدرت و تغییر ساخت دولت، بایستی اشاره نمود که تلاش برای مشارکت سیاسی و ورود به عرصه سیاسی با راهبرد گفتگو، میانجی‌گری و نیز ائتلاف‌های حزبی با مخالفان و ورود به سیستم اجرایی دولت، به تدریج زمینه‌هایی را فراهم آورده تا به رغم فعالیت گسترده نیروهای سکولار در فضای سیاسی الجزایر، مصر، ترکیه، اردن و دیگر کشورها، رسانه‌های داخلی و محافل بین‌المللی، از جنبش‌های اسلامی با عنوان جریان‌های مقاوم و فعال سیاسی، برای تشکیل نظامی دموکراتیک یاد کنند. با وجود سرکوب خونین اسلام‌گرایان و آغاز بحران سیاسی بزرگ پس از کودتای ارتش در الجزایر و کودتای سفید در ترکیه علیه دولت اسلام‌گرای اربکان و یا محدودیت‌ها و تقلب‌های گسترده احزاب حاکم در مصر، اردن و تونس، کنش صبورانه و نقش‌آفرینی مثبت طیف اکثریت میانه‌روی جنبش‌های اسلامی در خاورمیانه، در تقویت روندهای جدید دموکراتیک، این جنبش‌ها را به پیش‌تازان تغییر ساختار تدریجی و بازسازی دولت‌های اقتدارگرا در منطقه تبدیل کرده است. این راهبرد، نگرش‌ها نسبت به جنبش‌های اسلامی را تغییر داده و تجربه بزرگی را برای تعامل با دولت‌های اقتدارگرا و احزاب رقیب سکولار و لیبرال پیش روی آنها برای تکوین دولت‌های نوین در خاورمیانه قرار داده است.

۳. بازاندیشی اسلام‌گرایان و ظرفیت‌های نوین در بازسازی ساخت دولت

تحت تأثیر تحولات بنیادین در نظم ایدئولوژیکی ساختار بین‌الملل در دهه ۱۹۸۰ و نیز تجارب مختلف جنبش‌های اسلامی در جوامع عربی و الگوها و نتایج متفاوت راهبردهای سیاسی و فکری اسلام‌گرایان در ایران، مالزی، ترکیه و پاکستان و به ویژه، تحت تأثیر تحولات ساختاری قشربندی اجتماعی جوامع خاورمیانه و معضلات عینی ناشی از فقر و عقب‌ماندگی ملت‌های عربی و نیازها و خواسته‌های نسل جدید، مواضع فکری و نیز راهبردهای سیاسی اسلام‌گرایان، در دو دهه اخیر تحول یافته است. یکی از زمینه‌هایی که موجب شده تا اسلام‌گرایان در دولت‌های اقتدارگرا به تغییر راهبردهای کنش سیاسی و نیز بازاندیشی نظام فکری و عقیدتی خود اقدام نمایند، اتهامات فراگیر دستگاه‌های امنیتی به این جنبش‌ها در سطح داخلی و بین‌المللی بود. در بیشتر این کشورها، دولت‌های سرکوبگر به بهانه مبارزه با خشونت، رادیکالیسم و جلوگیری از ظهور دولت‌های بنیادگرای اسلامی، سرکوب این جنبش‌ها را توجیه می‌کردند و چنانکه اسپوزیتو و بیشتر تحلیل‌گران خاورمیانه معتقدند، تعلل و مانع‌تراشی حاکمان مادام‌العمر برای ورود به فرایند دموکراتیزاسیون و عدم پذیرش قواعد انتخابات آزاد، با این اتهام توجیه می‌شد که اسلام‌گرایان به دنبال سوءاستفاده از سازوکارهای دموکراسی هستند (اسپوزیتو و وال، ۱۳۸۹: ۳۲۸). با توجه به این زمینه‌ها، چگونگی نقش‌آفرینی احزاب اسلام‌گرا در مرحله گذار از انقلاب‌های عربی را می‌توان فرصت بسیار مساعدی برای آزمون میزان اثربخشی این تحولات فکری برای حضور جنبش‌های اسلامی در فرایند تکوین دولت‌های جدید دانست.

در دهه نود، جنبش اخوان مصر در ارائه رویکرد نوین فکری و سیاسی در مواجهه با برخی پرسش‌ها، پیشقدم گردید. مهمترین این پرسش‌ها و چالش‌ها، عبارت بودند از منشاء حق حاکمیت و سازوکارهای اعمال حاکمیت، کیفیت مشارکت اسلام‌گرایان در قدرت، احکام جزائی اسلام، آزادی مذهبی و مسأله تساهل در برابر اقلیت‌های دینی و مذهبی، حقوق زنان و مسأله برابری زن و مرد، حقوق شهروندی و محدودیت‌های حاکمیت در برابر حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی (مارتین، ۱۳۸۳: ۱۷۳-۱۷۰). در فضای نوین پس از ۱۱ سپتامبر، جنبش اسلامی هم مجبور بود در برابر این چالش‌های فکری، پاسخ قانع‌کننده‌ای به جامعه داخلی و

بین‌المللی ارائه نماید و هم موضع شایسته‌ای نسبت به رادیکالیسم فکری و رفتاری گروه‌های سلفی داشته باشد (Esposito, 1994: 63).

انتشار دو یادداشت یا بیانیه دوگانه جماعت در مارس ۱۹۹۴، مهمترین نماد تحول فکری اخوان المسلمین بود. در این یادداشت‌ها، اخوان شعار سنتی خود «قرآن قانون اساسی ماست» را به شعار «ضرورت شورای ملی یا پارلمان» تغییر داد. اخوان در این بازاندیشی، بر حفظ آزادی‌های عمومی و خصوصی، تعیین مسئولیت رهبران سیاسی و رسیدگی آزادانه به عملکرد آنها توسط پارلمان و حق مشارکت و انتخاب زنان تأکید کرد. پارلمان مذکور، از دید اخوان از قدرت قانون‌گذاری و نظارت کامل برخوردار است، نماینده خواست و اراده مردم بوده و مصوبات آن لازم‌الاجراست (ابراهیم و دیگران، ۱۳۸۵: ۵-۲۴۴).

برخی تحلیل‌گران، بیانیه مارس ۱۹۹۴ اخوان را به منزله تحول در فقه سیاسی اخوان و ناشی از شکل‌گیری جریان جدیدی در اسلام‌گرایان مصر و خاورمیانه می‌دانند که می‌کوشد اخوان را از رویکرد انحصارطلبانه فکری و رهبری به سمت رویکرد تکثرگرا بازگرداند و با سازوکار و منطق کثرت‌گرایی سیاسی در مصر منطبق نماید (Browsers, 2009).

درواقع، این یادداشت، نتیجه غلبه افکار و رویکرد نسل جوان و میان سال بر نسل پیشین اسلام‌گرایان است که فعالیت‌های پارلمانی داشته و مزایای فعالیت سیاسی را، هم در رویکرد رقابتی و هم تأکید بر حضور در جامعه مدنی و عرصه عمومی می‌دانند (Vidino, 2010).

البته، بایستی اذعان نمود که رهبران نسل پیشین جماعت مانند عمر التلمسانی (۱۹۸۶-۱۹۷۲)، از مکانیزم تبدیل نظام سیاست‌گذاری و رهبری دولت در اسلام، از رویکرد محدود به نظام شورایی و متکثر حمایت کرده‌اند. به نظر وی، «این ملت است که بر افکار و اشخاص حکومت می‌کند و دموکراسی، بیش از هر نظامی می‌تواند آزادی را تحقق ببخشد و نظام پارلمانی، نماینده صادق خواست مردم است (ابراهیم و دیگران، ۱۳۸۵: ۲۴۶).

این تحولات فکری اخوان مصر، هم زمینه بازاندیشی گسترده فکری و سیاسی را میان اسلام‌گرایان منطقه در دوره دولت‌های اقتدارگرا و هم پذیرش و بیان این افکار را در دوره انقلاب‌های اخیر عربی فراهم کرده است. نمونه این تأثیر در افکار و عقاید حزب اسلامی النهضه تونس و رهبر آن راشد الغنوشی آشکار است. رویکرد و مواضع سیاسی- عقیدتی

رهبران حزبی آن که در انتخابات سرنوشت‌ساز مجلس مؤسسان قانون اساسی تونس در ۲۵ اکتبر ۲۰۱۱، با کسب ۴۱ درصد آرا موفقیت بزرگی را به دست آورد، بیانگر بازاندیشی‌های فکری قابل تأمل اسلام‌گرایان در فقه سیاسی سنتی خود می‌باشد. الغنوشی، در مواضع پس از انتخابات مجلس مؤسسان و پیروزی بزرگ حزب خود، صریحاً حق حاکمیت ملت و نظام پارلمانی را اساس انقلاب و نظام دموکراتیک می‌داند:

«نظام اسلامی، نظام شوراست و امروزه، نزدیکترین نظام به آن، نظام دموکراتیک است که قدرت را در دست مردم قرار می‌دهد و حاکم جز قدرتی که مردم به او می‌دهند، قدرتی ندارد. نظام پارلمانی به نظام شورایی نزدیکتر است، چون دولت قدرت را مستقیماً از نمایندگان می‌گیرد و این نوع دموکراسی، مانع از شکل‌گیری نظام فردگرا می‌شود. هیچکس در نهضت، در خصوص دموکراسی و در برابری زن و مرد شکی ندارد» (الغنوشی، ۱۳۹۰).

همچنین، دیدگاهها و مواضع رهبران اسلام‌گرای لیبی، پس از سقوط دولت قذافی، نشانگر تحول فکری-سیاسی معینی در میان جنبش اسلامی این کشور می‌باشد. علی الصلابی در مصاحبه با روزنامه دلی تلگراف با این عبارات از تشکیل حزبی اعتدال‌گرا و میانه‌روی اسلامی در لیبی دفاع می‌کند: «جنبش از ابتدای قانون اساسی جدید لیبی بر شریعت اسلامی حمایت می‌کند، اما به این شرط که اعتدال در آن رعایت شود و سیاست‌های دموکراتیک همانند حزب النهضة تونس و حزب عدالت و توسعه ترکیه را در پیش بگیرد» (الصلابی، ۱۳۹۰).

در مصر نیز خالد الزعفرانی، یکی از اعضای بارز و مهم جماعت اخوان المسلمین مصر تصریح کرده که «حزب عدالت و آزادی که ما به همراه بعضی از دوستان و برادرانمان در جماعت اخوان المسلمین تأسیس کرده‌ایم، دقیقاً همان برنامه‌های حزب عدالت و توسعه ترکیه را دنبال خواهد کرد و با الهام از مواضع و رویکردهای این حزب، سعی می‌کنیم سیاست‌های خود را پیش ببریم» (الزعفرانی، ۱۳۹۰). همچنین، پس از پیروزی قاطع اسلام‌گرایان مصر در اولین مرحله انتخابات مجلس، عصام عریان، سخنگو و رئیس دفتر سیاسی اخوان تصریح کرده که «اخوان المسلمین و حزب آزادی و توسعه، الآن به دنبال این نیستند که به تنهایی دولت تشکیل بدهند. مصر اکنون نیازمند دولت وحدت و توافق ملی است».

ج. نیروهای دموکراسی خواه و تکوین دولت مدرن

در جوامع عربی، دیگر جریان‌های سیاسی مانند ملی‌گرایان، طیف چپ سوسیالیستی و جریان‌ات تجددخواه لیبرال و جنبش‌های اجتماعی، هم به خاطر عقب‌ماندگی ساخت اجتماعی-اقتصادی و هم به دلیل خفقان سیاسی، دارای پایگاه اجتماعی و توان سازمان‌دهی سیاسی گسترده‌ای مانند اسلام‌گرایان نبوده‌اند. در این کشورها، چند دهه دیکتاتوری، مانع تکوین بنیان‌های جامعه مدنی و احزاب سیاسی مستقل گردید و با ضعیف‌ماندن نیروهای اجتماعی مدرن و طبقه متوسط، جوامع عربی بیشتر ساخت توده‌ای پیدا کرد.

در عین حال، در جریان انقلاب‌های عربی، شاهد نقش‌آفرینی نیروهای اجتماعی جدیدی هستیم که با بهره‌گیری از مکانیزم‌های نوین ارتباطاتی و فضای سایبری مانند فیس بوک و توییتر، به بسیج گسترده اقشاری دست زدند که طبقه و ایدئولوژی شناخته‌شده‌ای نداشتند. این پدیده را می‌توان گسستی تاریخی در روندها و تحولات سیاسی و اجتماعی خاورمیانه عربی دانست. اریک هابزبام، نویسنده شهیر بریتانیایی معتقد است این بار، این طبقه متوسط و نه کارگر است که در دسر ساز شده است، آنچه آنها را پیوند می‌دهد، نارضایتی مشترک و نیروهای بسیج‌کننده مشترک است، طبقه متوسط نوگرا و به‌ویژه، قشر جوان و دانشجویان طبقه متوسط و البته، فناوری‌هایی که این روزها تجهیز اعتراضات را بسیار ساده‌تر کرده‌اند (هابزبام، ۱۳۹۰). فراستخواه این طیف از فعالان تأثیرگذار اجتماعی را در فرایند تحولات فکری و سیاسی تاریخ معاصر جوامع عربی، نسل نوپدید یا نسل ششم معرفی می‌کند:

«گروه‌های جدید اجتماعی مانند جوانان و زنان، به ویژه آنهایی که از طبقه متوسط شهری به انقلاب پیوستند، برخلاف نسل‌های پیشین، در محدوده ایدئولوژی‌های لاک و موم‌شده ناسیونالیستی، لیبرالی، سوسیالیستی و اسلامی نمی‌اندیشند. حتی دموکراسی و حقوق بشر برای آنها، بیش از آنکه حکم نسخه ایدئولوژیکی داشته باشد، صورتی تازه از زندگی اجتماعی است. نوعی منطق و زبان برای همزیستی کثرت‌آلود امروزی و روشی نسبتاً رضایت‌بخش برای حل اختلافات است» (فراستخواه، ۱۳۹۰).

د. نسل جدید و سازمان‌دهی جمعی در انقلاب‌های عربی

با وجود نظام‌های دیکتاتوری و فقدان جامعه مدنی و نظام حزبی، شاید جنبش‌های انقلابی کشورهای عربی، غافلگیرکننده به نظر آید و این ویژگی هر انقلابی در جوامع استبدادی است. ولی هیچ جنبش توده‌ای و فراتر از آن، هیچ انقلابی، بدون سازمان‌دهی رخ نمی‌دهد. انقلاب در کشورهای عربی، از نظر سازمان‌دهی و تجربه‌اندوزی از جوامع دیگر، از سال‌ها قبل آغاز گردیده بود (سلطان‌زاده، ۱۳۹۰). همچنین، خصلت توده‌ای جنبش در چند سال گذشته، در سرتاسر این کشورها نمود علنی پیدا کرده بود و حادثه خودسوزی محمد بوعزیزی در تونس و کشته‌شدن جوان مصری به دست پلیس در یک کافه اینترنت که زمینه‌ساز رفتن به میدان تحریر بود، تنها نقش کاتالیزور برای آغاز حرکت‌های انقلابی گسترده بودند. برای مثال، در مصر، در فاصله چند سال پیش از خیزش مردمی، در محیط‌های کارگری، دانشجویی و خدماتی، بیش از صدها اعتصاب به وقوع پیوسته بود (Shahin and Juan Cole, 2011) و برخی از رهبران میدان تحریر، کسانی بودند که در اعتصابات کارگری به زندان افتاده بودند (Kandil, 2011).

از چند سال قبل، جوانان در سطح عمومی کشورهای عربی، در فیس بوک به بحث و تبادل تجربه با همدیگر برای پیشبرد دموکراسی در کشورهای خود و به وجود آوردن تغییر در منطقه عربی پرداخته بودند که گرایش‌های متفاوت فکری را در بر می‌گرفت. کسانی مثل احمد ماهر، از فعالان اصلی فضای سایبری و از سازمان‌دهندگان اصلی جنبش جوانان ۶ آوریل که نقش مهمی در سازمان‌دهی جنبش ۲۵ ژانویه انقلاب مصر در میدان التحریر ایفاء کرد، قبلاً در سازمان‌دهی اعتصابات کارگری در سال ۲۰۰۵ معروف به «الکفایه» نقش داشت که با سرکوب نیروهای امنیتی مواجه شده بود. در ماه مارس ۲۰۰۸، آنها تلاش کردند از طریق اینترنت، معترضین را علیه سیاست خصوصی‌سازی و تورم بسیج نمایند و در ۶ آوریل، این جنبش، اعتصاب همگانی را در سطح ملی سازمان‌دهی نمود.

در تونس، جوانان پیشرو، به پیروی از جنبش جوانان انقلابی مصر و پس از هم‌فکری با فعالین مصری، اعتصابات را آغاز کردند (Kirkpatrick and Sanger, 2011). بسیاری از این جوانان در کشورهای عربی، پیرو نظریات جین شارپ در شیوه مبارزاتی غیرخشونت‌آمیز برای

پائین‌کشیدن دولت‌های پلیسی بودند. الگوی اصلی جوانان عرب در پیشبرد مبارزات غیرخشونت‌آمیز، رجوع به تجربه جنبش اوپور صربستان در دوره اسلوودان میلوسویچ و بهره‌گیری از روش‌های آن بود (Onlinelibrary.wiley.com, 2011).

خودسوزی بوعزیزی در تونس و قتل فعال اینترنتی در مصر، نقش کاتالیزور را برای پیام‌های عربی ایفا نمود. یک هفته پیش از رفتن به میدان تحریر، فعالین جنبش ۶ آوریل، با تجربه‌اندوزی از فعالین تونسی و صربی، و با فعال شدن «آکادمی تغییر»، در فیس‌بوک فراخوان نام‌نویسی برای رفتن به میدان تحریر را آغاز کردند که در صورت ثبت نام پنجاه هزار نفر، ۲۵ ژانویه، روز تسخیر میدان تحریر اعلام گردد. به دنبال این فراخوان، تعداد افراد از صد هزار نفر فراتر رفت و این آغاز جنبش انقلابی مصر بود (سلطان‌زاده، ۱۳۹۰). طیف سنتی اخوان‌المسلمین، بنا به دلایل مختلف، از جمله تلاش برای عدم تحریک ارتش و پرهیز از ایجاد حساسیت قدرت‌های خارجی و نیز عدم اعتماد به اثرگذاری راهبردها و اهداف سیاسی جنبش انقلابی نسل نو، در این مرحله با احتیاط و محافظه‌کاری به حرکت انقلابی وارد شد.

ح. دولت نوین در کشاکش رویکردهای انقلابیون و محافظه‌کاران

برخی صاحب‌نظران، تأثیر میزان نهادمندی ساخت اجتماعی و نوع فرهنگ سیاسی انقلابیون را در تکوین بنیان‌های دولت نوین، مهمتر از ویژگی‌های ساخت سیاسی یا دولت اقتدارگرا ارزیابی می‌نمایند. از دیدگاه آنها، علاوه بر ماهیت سنت‌های فکری مخالفان، کیفیت تعامل و صف‌آرایی نیروهای سیاسی ایدئولوژیک یا بوروکراتیک نیز در سرنوشت قیام‌ها و انقلاب‌ها و موفقیت یا ناکامی انقلابیون در دستیابی به دولت مدنی پایدار، اهمیت زیادی دارد. در این رویکرد، قوت یا ضعف نهادهای مدنی و سیاسی، پتانسیل‌های ظهور جامعه توده‌ای، استقلال یا وابستگی نهادهای نظامی و اداری از رژیم سیاسی، به ویژه تمامیت‌خواهی یا ائتلاف رهبران اپوزیسیون در پیروزی انقلاب، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد (بشیریه، ۱۳۸۴: ۷۲-۶۰).

در سقوط دیکتاتورهای عربی، ائتلافی فراگیر از نیروهای سیاسی - اجتماعی سهمیم بوده‌اند که هدف مشترک آنها، براندازی رژیم حاکم بود. اما پس از تحقق این هدف مشترک و در مرحله گذار به تکوین دولت نوین و دموکراتیک، احزاب سیاسی مؤثر و سازمان‌های اجتماعی

فعال در موضوعاتی مانند شیوه‌های دستیابی به دولت جدید، ساختار و بنیان‌های فلسفی و فکری آن، از جمله منشاء حاکمیت و مشروعیت، نقش دین و شریعت در تدوین قانون اساسی و جایگاه و میزان قدرت نظامیان در حاکمیت و به طور کلی در الگوی دولت نوین، اختلاف نظر گسترده‌ای دارند. البته، ماهیت و گستره این اختلافات نیز در هر یک از این جوامع انقلابی و در دو نوع تجربه گذار انقلابی مسالمت‌آمیز در مصر و تونس و گذار خشونت‌آمیز در لیبی و یمن، متفاوت می‌باشد.

در جوامعی که گذار مسالمت‌آمیزی را از دولت‌های اقتدارگرا تجربه کردند، اختلاف بینش درباره ساختار و ماهیت دولت آتی، بین نهادهای محافظه‌کار حاکمیتی رژیم پیشین، مانند ارتش و نظام قضایی با انقلابیون در جریان است. از طرف دیگر، درون انقلابیون نیز بین دو جریان محافظه‌کار، مانند اسلام‌گرایان سنت‌گرا و میانه‌رو با نیروهای رادیکال نسل جدید و احزاب لیبرال و چپ، تعارضات فکری و سیاسی قابل توجهی وجود دارد و رقابت و مبارزه قدرت چهارضلعی بین این سه نیروی داخلی و جبهه عوامل فراملی، علیه یا له این نیروها، سرنوشت الگوی دولت در مصر و تونس و دیگر جوامع انقلابی را تعیین خواهد کرد.

۱. دولت نوین در تعارض میان سنت‌گرایی و تجددخواهی

در مصر، جنبش دموکراسی‌خواه یا ائتلاف جوانان انقلابی و احزاب چپ و لیبرال که ابتکار قیام و پیشبرد اولیه جنبش ضد دیکتاتوری را در دست داشتند، در دولت‌سازی، رویکرد رادیکال و متفاوتی نسبت به احزاب و جریان‌های محافظه‌کار مانند جماعت اسلامی و حزب دموکراتیک ملی (حزب حاکم دولت پیشین) دارند. به نظر می‌رسد، مواضع و رویکردهای متفاوت جریان‌های سیاسی و اجتماعی در خصوص اولین رفراندوم انقلاب مصر در مارس ۲۰۱۱، برای تعدیل یا تغییر قانون اساسی مصر و نیز اختلاف بر سر حاکمیت نظامیان در دوره گذار و تغییر تاریخ برگزاری انتخابات پارلمانی در ۲۸ نوامبر ۲۰۱۱ (۷ آذر ۱۳۹۰)، چالش‌های مهم انقلابیون برای تکوین ساختار نوین سیاسی می‌باشد. در این رفراندوم دو جریان فکری-سیاسی احزاب اسلامی-محافظه‌کار و احزاب رادیکال چپ و لیبرال و جنبش جوانان و نهادهای مدنی رو در روی هم قرار گرفتند.

به رغم تفاوت‌های قابل توجه میان دو گروه عمده اسلام‌گرا، یعنی اخوان المسلمین و سلفی‌ها و نیز طرفداران ارتش و نظام پیشین، این طیف در همه‌پرسی درباره «تغییر قانون اساسی یا تعدیل آن»، به تعدیل ردی دادند، اما چپ‌گرایان و لیبرال‌ها که خواهان لیبرالی و سکولاریزه‌شدن بیشتر قانون اساسی بودند، به تغییر قانون اساسی رأی دادند که البته، نتیجه همه‌پرسی به سود «تعدیل» اعلام شد. سلفی‌ها، این پیروزی را «غزوه صندوق‌ها» نامیدند و خشم اردوگاه سکولار، چپ و لیبرال را برانگیختند. به دنبال اعلام نتایج فراندوم، در مه ۲۰۱۱، مخالفان فراندوم، نخستین کنگره خود را مرکب از همه نیروهای چپ و لیبرال انقلابی، در مرکز کنفرانس بین‌المللی قاهره برگزار کردند. اغلب سخنرانی‌های این کنگره، بیانگر آغاز رویارویی با شورای نظامیان حاکم و مخالفت با استراتژی اخوان‌المسلمین مبنی بر تأسیس دولتی با هویت دینی مصر می‌باشد.

بدین ترتیب، چنین به نظر می‌رسد که با توجه به پیچیدگی جامعه مصر، در گام اول، تأسیس ساختار دولت جدید، آرایش نیروها - که قبل از انقلاب همگی برای براندازی نظام حسنی مبارک مبارزه می‌کردند - تغییر کرده، به گونه‌ای که اکنون، دو جریان اسلام‌گرا با دو شق سلفی و اخوان المسلمین در برابر نیروهای سکولار، لیبرال و چپ و ائتلاف جوانان انقلابی قرار گرفته‌اند (بنی‌طرف، ۱۳۹۰).

حوادث بهار دوم انقلاب مصر در نوامبر ۲۰۱۱ و دو هفته مانده به انتخابات پارلمانی که منجر به تسخیر دوباره میدان التحرير توسط ائتلاف جوانان انقلابی، کشته‌شدن نزدیک به ۴۰ نفر و زخمی‌شدن ۲۰۰۰ نفر در قاهره و دیگر شهرها، استعفای دولت و انتخاب نخست وزیر جدید و مقاومت انقلابیون برای کناره‌گیری شورای نظامی گردید و بدین ترتیب، شکاف‌ها و اختلاف‌ها بر سر بنیان‌ها و راهبرد تکوین دولت نوین، هرچه بیشتر علنی و عمیق گردید. مخالفت نیروهای انقلابی مانند جنبش ۶ آوریل، اتحادیه‌های کارگری و احزاب لیبرال و سکولار با موعد برگزاری انتخابات و به دست شورای نظامی، گسست مشخصی بین این جریان‌ها و جنبش اسلامی که با سازمان‌دهی و برنامه‌حزبی منسجم به عرصه انتخابات وارد شده، ایجاد کرده است. با توجه به قدرت اجتماعی و سازمان‌دهی حزب اسلامی میانه‌روی عدالت و آزادی و نیز حزب النور سلفی‌ها، واهمه نیروهای سکولار، تدوین قانون اساسی مبتنی

بر شریعت اسلامی و تأسیس دولت دینی می‌باشد، موضوعی که به طور مطلق توسط دو طیف اسلام‌گرا انکار نمی‌گردد و موضوع حاکمیت و حجیت شریعت در ساخت دولت و نظام قانون‌گذاری را به رأی و نظر اکثریت مسلمان مردم مصر واگذار می‌نمایند.

در تونس، لیبی و یمن نیز با اینکه، احزاب اسلام‌گرا پایگاه اجتماعی بزرگی دارند، ولی با رقبای فکری - سیاسی متعددی مواجه‌اند که عمدتاً گرایشات سکولار چپ میانه یا راست لیبرال و محافظه‌کار دارند. در تونس، علاوه بر حزب اسلام‌گرای النهضه که در اولین انتخابات پس از بن علی ۴۱ درصد آراء مردم را کسب نمود، جریان‌های سیاسی - اجتماعی متعددی با گرایش‌های غیرمذهبی وجود دارند. مهمترین این احزاب عبارتند از حزب *الموتمر من اجل الجمهوریه* یا حزب کنگره برای جمهوری که مدافع آزادی‌های مدنی و حقوق بشر است، حزب محافظه‌کار العریضه الشعبیه، حزب دموکراتیک ترقی‌خواه با گرایش دولت سکولار و از رقبای اصلی النهضه، حزب التکتل یا اجتماع دموکراتیک برای کار و آزادی با گرایش چپ میانه، اتحادیه وطن‌پرستان آزاد مدافع اقتصاد آزاد و ارزش‌های جوامع مدرن، ائتلاف *دموکراتیک مدرن* که شامل احزاب التجدید، حزب سوسیالیست چپ، حزب جمهوری‌خواه و حزب راه میانه و حزب اسلام‌گرای تندروی *التحریر* که به عنوان جریانی سلفی شناخته می‌شود و به خاطر گرایشات رادیکال، صلاحیت آن برای حضور در انتخابات اخیر مجلس مؤسسان قانون اساسی تأیید نشد. با وجود پیروزی حزب اسلام‌گرا و میانه‌رو النهضه در انتخابات مجلس مؤسسان تونس، توزیع آرا بین احزاب و کاندیداهای مستقل، نشان می‌دهد توازن قابل توجهی بین نیروهای سیاسی در تونس وجود دارد و النهضه برای تدوین قانون اساسی و تأسیس دولت در آینده، مجبور به رعایت دیدگاه‌ها و مواضع دیگر احزاب می‌باشد.

در لیبی، وضعیت گذار سیاسی و الزامات ساخت و الگوی دولت آینده، هم به خاطر ویژگی‌های ساخت اجتماعی این کشور و هم به خاطر نقش قدرت‌های خارجی در سرنگونی رژیم قذافی پیچیده‌تر و پرابهام‌تر از دیگر جوامع می‌باشد. بر اساس گزارش کمیسیون تحقیق و تفحص فرانسه، در جنگ لیبی، چهار نیروی اصلی در ترکیب شورای انتقالی لیبی دیده می‌شوند. گروه نخست، طرفداران رژیم لیبرال دموکراسی در لیبی هستند که این گروه در شورا در اقلیت می‌باشد. گروه دوم، طرفداران نظام پادشاهی در لیبی هستند؛ نظامی که در سال

۱۹۶۹، به دست معمر قذافی سرنگون شد. گروه سوم، اسلام‌گرایان خواهان ایجاد حکومتی مبتنی بر شریعت اسلامی هستند که در قالب حزب اسلامی، در حال سازمان‌دهی می‌باشند. گروه چهارم، مقاماتی مانند مصطفی عبدالجلیل وزیر دادگستری حکومت قذافی هستند که خود را به انقلابیون نزدیک کرده‌اند. این در حالی است که بسیاری از سلطنت‌طلب‌ها به اسلام‌گراها تمایل دارند (France 24, 2011).

با وجود ضعف جامعه مدنی و فقدان پیشینه نظام حزبی در لیبی، اعضا و جریان‌های سیاسی حاضر در شورای ملی انتقالی لیبی در چند ماه گذشته، هم به عنوان تیم رهبری جنگ داخلی علیه رژیم قذافی و هم به عنوان نمایندگان ملت لیبی در عرصه بین‌المللی، عملکرد منسجمی داشتند و به عنوان تشکل ائتلافی برای تأسیس دولت ملی نوین، رفتار و تجربه قابل قبولی از خود به نمایش گذاشتند. برای مثال، پس از تصرف طرابلس و سرت، محمود جبرئیل، رئیس هیأت اجرایی شورای انتقالی، بدون هرگونه مقاومتی از سمت خود استعفا و زمینه را برای انتخاب نخست‌وزیر و کابینه موقت فراهم نمود. این اجماع نظر و سعی در پرهیز از جنگ قدرت در شورای انتقالی لیبی، حکایت از پختگی لازم جریان‌های حاکم در این شورا برای گذار به دولت مدنی می‌باشد.

۲. ارتش؛ از موازنه‌بخشی تا تعیین‌کنندگی

یکی دیگر از عوامل مؤثر بر الگوی گذار سیاسی و تأسیس دولت‌های جایگزین، نوع واکنش و عملکرد نیروهای نظامی و امنیتی - انتظامی در رویارویی با اعتراضات مردمی بوده است. در مصر و تونس، بی‌طرفی و استقلال نهاد ارتش، موجب سقوط جمهوری‌های مادام‌العمر گردید و زمینه اصلاحات حقوقی - سیاسی را فراهم نمود. ارتش تونس، پس از آغاز موج تظاهرات مردمی به بن علی پیغام داد که مردم به زودی کاخ ریاست جمهوری را تصرف خواهند کرد و ارتش نیز توانایی مقابله با مردم را ندارد. این موضع، باعث گردید جنبش انقلابی، از یک طرف گذار خونینی را از نظام دیکتاتوری تجربه نکند و از طرف دیگر، زمینه دگرگونی ساختاری نهادهای بوروکراتیک و انقلاب اجتماعی را پیدا نکند. در مقابل، در لیبی و دیگر کشورهایی که مواجه با خشونت گسترده‌ای هستند، حمایت ارتش از حاکمان سیاسی و

یا اختلاف جدی در درون نهادهای نظامی و امنیتی و سردرگمی در حمایت از رژیم حاکم یا جنبش انقلابی، عامل حرکت تدریجی حکومت به سوی سرکوب خشونت‌بار انقلابیون و حرکت جامعه به سمت مبارزه مسلحانه می‌باشد. این نوع رفتار ارتش، هم نقش تعیین‌کننده‌ای بر شیوه گذار سیاسی و انتقال قدرت و پیروزی دیرنگام و پرهزینه مخالفان داشته و هم مانند مثال لیبی، زمینه‌ای را فراهم می‌نماید تا فرصت بزرگی را برای تخریب تمام زیرساخت‌های نظام سیاسی پیشین و تأسیس الگوی جدیدی از دولت و تکوین ارتشی نوین فراهم نماید.

در مجموع، در مصر و تونس و تا حدودی در یمن، ارتش نقش چندگانه‌ای را هم در مرحله انتقال قدرت و هم در مرحله دولت‌سازی ایفا می‌کند: بی‌طرفی در مرحله تشدید جنبش اعتراضی و کمک به سقوط رژیم، به دست گرفتن قدرت سیاسی و معرفی دولت موقت، برگزاری انتخابات دوران گذار، نظارت و اعمال نفوذ بر تدوین پیش‌نویس قانون اساسی، کنترل رفتار و تعدیل خواسته‌های گروه‌های رادیکال مذهبی و یا سکولار و تلاش برای موازنه‌بخشی میان نیروهای سیاسی و اجتماعی. در خصوص نقش اخیر، موضع ارتش در حوادث چند شهر بزرگ مصر در هفته آخر نوامبر ۲۰۱۱ قابل تأمل می‌باشد. ارتش در برابر خواسته‌های جنبش ۶ آوریل و ائتلاف جوانان انقلابی و گروه‌های چپ و لیبرال مبنی بر تعویق زمان انتخابات پارلمانی ایستاد و حتی همچون رژیم مبارک، در عرض یک هفته، ۴۰ نفر از معترضین به شورای نظامی را به قتل رساند و بیش از ۲۰۰۰ نفر را مجروح نمود. همچنین، در تدوین پیش‌نویس قانون اساسی جدید نیز نقش موازنه‌بخشی را بین نیروهای رقیب و متعارض ایفا می‌کند تا روند تحولات سیاسی و حقوقی، به طور ساختاری، نظم موجود را دگرگون نسازد و در واقع، بنیان‌های انقلاب اجتماعی را فراهم ننماید.

همچنین، ارتش در مصر، تونس و یمن، به مثابه تکیه‌گاهی برای قدرت‌های خارجی نگران تحولات انقلابی است که با توجه به پیوندهای ساختاری در چند دهه گذشته، انتظار دارند ارتش مانع دگرگونی‌های سیاسی و ایدئولوژیکی رادیکال در این کشورها و پیرامون رژیم صهیونیستی و اطراف چاه‌های نفتی خلیج فارس شود. از این حیث، ارتش مدافع منافع و رویکرد محافظه‌کاران داخلی و خارجی است.

در دولت‌های پادشاهی اردن، مراکش و به ویژه بحرین، حمایت نیروهای نظامی و امنیتی از رژیم حاکم، معترضان را هم از دستیابی به اصلاحات ساختاری و هم از دگرگونی‌های سیاسی ساختاری ناکام گذاشت. در بحرین، سرکوب خشن مخالفان توسط نظامیان آل خلیفه و آل سعود، موجب تداوم انجماد سیاسی در این کشور گردید و در مراکش و مغرب، حمایت ارتش از سلطنت‌های موروثی، زمینه لازم برای اصلاحات سیاسی از بالا و حرکت به سمت نوعی شبه‌دموکراسی را در این کشورها فراهم نمود.

در مجموع، با توجه به نقش مهم ارتش در فرایند نوسازی کشورهای عربی و نیز تجربه حاکمیت در چند دهه گذشته، ارتش در این کشورها برای روند مدرنیته سیاسی و تکوین الگوی نوین دولت، از یک طرف، فرصت و از طرف دیگر، چالش مهمی محسوب می‌شود (Bukay, 2009: 25-32).

نتیجه‌گیری

هدف نوشته حاضر، بررسی چشم‌اندازها و چالش‌های پیش روی انقلاب‌های عربی در تأسیس ساخت سیاسی نوین و دموکراتیک می‌باشد. بر این اساس، این پرسش مطرح گردید که در این جوامع انقلابی چه مؤلفه‌هایی تعیین‌کننده الگوی نوین دولت و گفتمان حاکم بر آن خواهد بود و چالش‌های پیش روی آن کدامند؟ در پاسخ، این فرضیه مورد بررسی قرار گرفت که دستیابی این انقلاب‌ها به هدف اصلی خود، یعنی گذار موفق از رژیم‌های اقتدارگرا به دولت‌های مبتنی بر اراده ملت‌ها و دستیابی به الگوی دولت مدنی و دموکراتیک، به برخی مؤلفه‌ها و زمینه‌های مهم داخلی و عوامل فراملی مؤثر بستگی دارد و نوع کارکرد و نقش‌آفرینی این مؤلفه‌هاست که سرنوشت این انقلاب‌ها و الگو و گفتمان حاکم بر دولت‌های برآمده از آن را مشخص خواهد کرد.

بر اساس چارچوب تحلیلی ارائه‌شده، نقش مؤلفه‌هایی مانند ماهیت دولت در کشورهای انقلابی و تأثیر انواع واکنش آنها به جنبش‌های انقلابی، الگوی انتقال قدرت یا گذار خشونت‌آمیز یا مسالمت‌آمیز، ترکیب نیروهای محرکه یا پیشتاز انقلاب، سنت‌های فکری و گفتمان‌های سیاسی حاکم بر سازمان‌ها و احزاب مسلط، ساخت اجتماعی و ماهیت شکاف‌های

اجتماعی، موضع و نقش ارتش در مراحل خیزش انقلابی، انتقال قدرت و تأسیس دولت جدید و نقش بازیگران فراملی، به عنوان عوامل و مؤلفه‌های مؤثر بر الگوی تکوین نظام سیاسی جدید بررسی گردید. یافته‌های نوشته مویده این ایده است که ماهیت دولت، تأثیر مستقیمی بر شیوه انتقال قدرت در این انقلاب‌ها داشته و سه گونه رژیم سیاسی، یعنی دولت شخصی- نظامی در لیبی، سوریه و یمن، دولت تک‌حزبی فردمحور در مصر و تونس و دولت پادشاهی شیپه‌پارلمانی در اردن، بحرین و مغرب، به سه گونه گذار سیاسی یا انتقال قدرت مبتنی بر جنگ داخلی، اصلاحات ساختاری مرکب (همراهی نهادهای حاکمیتی رژیم قبلی و نمایندگان جنبش انقلابی) و اصلاحات از بالا در دولت‌های پادشاهی، منجر شده است.

در مجموع، گرچه پیش‌بینی هرگونه الگوی دولت و نظام سیاسی خاصی، به عنوان جایگزین گونه‌های مختلف دیکتاتوری‌های عربی و جوامعی که دارای ویژگی‌های تاریخی- فرهنگی و اقتصادی- سیاسی و ساخت اجتماعی متفاوتی می‌باشند، واقع‌بینانه نیست، ولی با توجه به واقعیت‌های انکارناپذیر این جوامع، به نظر می‌رسد دولت‌های آینده در جوامع عربی، فارغ از نوع ایدئولوژی، دولت‌هایی مبتنی بر پاسخ‌گویی، مسئولیت‌پذیری و کارآمدی و رعایت حقوق و کرامت انسان‌ها خواهند بود. هر گونه دولت رادیکال با هر نوع ایدئولوژی افراطی، نسیمی کوتاه‌مدت در برابر این واقعیات خواهد بود.

گونه‌شناسی عوامل موثر بر گذار به دولت نوین در جنبش‌های انقلابی عربی

عوامل کشور	نوع واکنش دولت حاکم (به ترتیب)	نیروی محرک؛ پیش‌تازان جنبش انقلابی	الگوی گذار و انتقال قدرت	پایگاه اسلام‌گرایان		ابدنولوژی جنبش به ترتیب اولویت	موضع و نقش ارتش	موضع بازیگران فراملی در قبال جنبش				
				میان‌هرو	سلفی			دولتهای غربی	اتحادیه عرب	ایران	ترکیه	
تونس	سرکوب محدود ترک قدرت	نسل جدید اسلام‌گرایان	مسالمت‌آمیز	میان‌هرو	سلفی	دولت مسئول اسلام‌گرایی	بی طرف، کارگزار انتقال قدرت	تردید	تردید	تایید	تایید	حمایت
مصر	سرکوب محدود ترک قدرت	نسل جدید اسلام‌گرایان	مسالمت‌آمیز نسبتاً	قوی	ضعیف	دولت مسئول اسلام‌گرایی	بی طرف، کارگزار انتقال قدرت	تردید	تردید	تایید	تایید	حمایت
لیبی	کشتار مقاومت	ائتلاف طبقاتی	جنگ داخلی	قوی	نسبتاً قوی	دولت مسئول، اسلام‌گرایی	سرکوب، انشقاق	تایید	تایید	تایید	تایید	میان‌جیگری حمایت
سوریه	کشتار مقاومت	اسلام‌گرایان ائتلاف طبقاتی	احتمال جنگ داخلی	قوی	ضعیف	دمکراسی خواهی اسلام‌گرایی	سرکوب انشقاق	مخالفت	تردید	حمایت	حمایت	میان‌جیگری حمایت
یمن	مقاومت کشتار	ائتلاف طبقاتی	احتمال جنگ داخلی	قوی	ضعیف	دولت مسئول دمکراسی خواهی اسلام‌گرایی	سرکوب انشقاق	تایید	تردید	حمایت	سکوت	سکوت
بحرین	مقاومت کشتار	ائتلاف شیعیان	خشونت آمیز - انسداد	قوی	نسبتاً قوی	توزیع قدرت دمکراسی خواهی	سرکوب	تایید	تردید	حمایت	سکوت	سکوت
مراکش	مقاومت آغاز اصلاحات	اسلام‌گرایان ائتلاف طبقاتی	مسالمت‌آمیز	قوی	ضعیف	دولت مسئول دمکراسی خواهی	تبعیت از سلطنت	تایید	تردید	تایید	تایید	تایید
اردن	مقاومت آغاز اصلاحات	اسلام‌گرایان ائتلاف طبقاتی	مسالمت‌آمیز	قوی	ضعیف	دولت مسئول دمکراسی خواهی	تبعیت از سلطنت	تایید	تردید	تایید	تایید	تایید

منابع

- بشیریه، حسین (۱۳۸۴)؛ *گذار به دموکراسی*، تهران: نگاه معاصر.
- بن ساحل، نورا و بایمن، دانیل (۱۳۸۶)؛ *آینده محیط امنیتی در خاورمیانه*، ترجمه ناصر قبادزاده و دیگران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- اسپوزیتو، جان وال، جان (۱۳۸۹)؛ *جنبش‌های اسلامی معاصر*، ترجمه شجاع احمدوند، تهران: نی.
- ابراهیم، محمد و دیگران (۱۳۸۵)؛ *جنبش اسلامی تونس*، ترجمه جواد اصغری، تهران: اندیشه‌سازان نور.
- مارتین، جی. لی. نور (۱۳۸۳)؛ *چهره جدید امنیت در خاورمیانه*، ترجمه قدیر نصری، تهران: مطالعات راهبردی.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵)؛ *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علم.
- فرازمند، محمد (۱۳۹۰)؛ «شاهراه‌های ناهموار اصلاحات در جهان عرب»، قابل دسترسی در:
<http://www.irdiplomacy.ir/fa/news/57/bodyView/14876/html>
- فراستخواه، مقصود (۱۳۹۰)؛ «نسل جدید مصر و زایش اسلام نوپدید»، قابل دسترسی در:
<http://www.irdiplomacy.ir/fa/news/57/bodyView/11657/0>
- الصابی، علی (۱۳۹۰)؛ «اسلام‌گرایان لیبی از ترکیه و تونس الگوبرداری می‌کنند»، مصاحبه الصابی رهبر جنبش اسلامی لیبی با دیلی تلگراف، قابل دسترسی در:
Who's who in Libya's National Transitional Council – LIBYA equated from /.../20110902-whos-who-l-...
هابسبام، اریک (۱۳۹۰)؛ «بهار عربی، انقلاب طبقه متوسط»، (مصاحبه) قابل دسترسی در:
http://www.bbc.co.uk/persian/world/2011/12/111231_an_eric_hobsbawm_2011.shtml
- الغنوشی، راشد (۱۳۹۰)؛ «کسی را با زنجیر به بهشت نمی‌برند»، قابل دسترسی در:
http://www.bbc.co.uk/persian/world/2011/11/111109_142_ghannoushi.shtml?print=1
- الزعرانی، خالد (۱۳۹۰)؛ «پرچم اردوغانیسم در مصر و سوریه به زمین زده شد»، قابل دسترسی در:
<http://www.irdiplomacy.ir/Modules/News/Phtml/News>
- ماهنامه رویدادها و تحلیل‌ها (۱۳۹۰)؛ «نقش احزاب در اردن»، قابل دسترسی در:
<http://www.ipis.ir/pdf/mahnameh-roydadha-tahlilha/13.naghshe-ahzab.pdf>
- عزیزی بنی طرف، یوسف (۱۳۹۰)؛ «آرایش نیروهای سیاسی مصر بعد از انقلاب»، قابل دسترسی در:
<http://www.akhbar-rooz.com/printfriendly.jsp?essayId=38052>

دیپلماسی ایرانی (۱۳۹۰)؛ «شیعیان از این مذاکرات ناامیدند»، قابل دسترسی در:

<http://irdiplomacy.ir/Modules/News/Phtml/News.PrintVersion.Html.php?Lang=fa&TypeId=58&NewsId=14228>

شکیب، جاوید (۱۳۹۰)؛ «اخوان المسلمین در منطقه شمال آفریقا»، قابل دسترسی در:

<http://www.hamandishi.net/2010/2010-09-04-17-35-24/2010-09-04-17-43-47/204-1388-09-10-11-12-00/1061-----.html>

عصام (۱۳۹۰)؛ «اخوان المسلمین مصر: به تنهایی دولت تشکیل نخواهیم داد»، قابل دسترسی در:

http://www.bbc.co.uk/persian/world/2011/12/111203_113_ekhvan_almoslemin_egypt.shtml?print=1

پایگاه تخصصی سیاست بین‌الملل (اینپا) (۱۳۹۰)؛ «مقاومت اسلامی در الجزایر»، قابل دسترسی در:

<http://political.ir/post-432.aspx>

سایت تخصصی باشگاه اندیشه (۱۳۹۰)؛ «اخوان المسلمین در شمال آفریقا»، قابل دسترسی در:

http://bashgah.net/fa/content/print_version/14527

سلطان‌زاده، هدایت (۱۳۹۰)؛ «درس‌های انقلاب خاورمیانه»، قابل دسترسی در:

<http://www.oyrenci.com/news.php?id=5522>

Gill, Graeme (2000); *The Dynamics of Democratization, Elites, Civil Society and the Transition Process*, Basingstoke: Macmillan.

Esposito, John (1994); "Political Islam: Beyond the Green Menace", *Journal Current History*, January. Taken from [URL:http://csf.colorado.edu/forums/revs/sp96/0006.html](http://csf.colorado.edu/forums/revs/sp96/0006.html)

Ayubi, Nazih (1995); *Over-stating the Arab State: Politics and Society in the Middle East*, London: I.b. Tauris.

Algerian legislative election (1991);

[Http://en.wikipedia.org/wiki/Algerian_legislative_election_1991](http://en.wikipedia.org/wiki/Algerian_legislative_election_1991).

The Libyan Paradox (2007); New York: Columbia University Press, September 25.

Martinez, Luis & Michaëlle Browers (2009); "[Political Ideology in the Arab World: Accommodation and Transformation](#)", *Cambridge Middle East Studies*.

Pollack, Kenneth M. (2011); *The Arab Awakening: America and the Transform*, The Brookings Institutions Peres.

Shahin and Juan Cole (2011); *The Women's Movement in the MiddleEast*, Equated from:

<http://warincontext.org/2011/04/26/shahin-and-juan-cole-the-womens-movement-in-the-middle-east>.

Kandil, Hazem (2011) (Interview); *REVOLT IN EGYPT*, *New Left Review*.

<http://Onlinelibrary.wiley.com/doi/10.1111/j.1467-923X.2004.00602>.

Kirkpatrick, David D. & David E. Sanger (2011); "A Tunisian-Egyptian Link That Shook Arab History",

<http://www.nytimes.com/2011/02/14/world/middleeast/14egypt-tunisia-protests>.

Buka, David (2009); "Is the Military Bulwark against Islamism Collapsing?", *Middle East Quarterly*, Vol. XVI: No. 3, pp. 25-32

<http://www.meforum.org/2162/military-bulwark-against-islamism-collapsing>.